

چگونه از آرمان‌گرایی تهی شدیم؟



نسلی در دو دهه یا سه و چهار دهه پیش به شکل آرمان‌گرایانه زیست و رفت، به روزگار امروز افتاده است که به قول خانم شریعتی نه تنها دیگر متوسط‌ها نفی نمی‌شوند، بلکه الگوها هم می‌شوند.

ابتدا اشاره‌ای به موضوع آرمان‌گرایی می‌کنم و سپس به عوامل وضع موجود می‌پردازم.

در همه جوامع و تمدن‌های بشری اعم از یونان باستان، ایران پیش از اسلام و سایر جوامع همواره انسان‌ها و متفکران در پی تأسیس جامعه‌ای بوده‌اند که در آن از بی‌عدالتی، ظلم، شکاف میان مردم، غارتگری، دزدی و تجاوز به حقوق مردم خبری نباشد. در کتیبه‌های به‌جا مانده از دوران پیشین، آرزوی از میان رفتن دروغ و خشکسالی و مفاهیمی که از رنج و درد انسان‌ها بکاهد موردستایش بوده و انسان‌هایی بر سر رسیدن به آن سر بر دار نهاده و عزیزترین گوهر هستی خود، جان خود را فدا کرده‌اند. قیام‌هایی که در مقابله با ستم در دوره‌های مختلف تاریخی در جای‌جای جهان و از جمله ایران رخ داده شواهدی در این باره است.

همچنین در طول این قرن‌ها همواره بشر به دنبال یافتن و ساختن انسانی بوده است که به قول قرآن بار امانت الهی بر دوش، خلیفه و جانشین خداوند بر روی زمین باشد و برای او نیز نمونه‌ای و الگویی نشان داده است تا با پیروی از او در این راه سرگشته و گم گشته نباشد: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: ۲۱)

انسان آرمانی، انسان کامل، مؤمن به خدا و معاد، فداکار، قائم و شاهد بر قسط، مجاهد فی سبیل الله، صبور، با گذشت، مولد، طرفدار عدالت، آگاهی و آزادی و دشمن تاریکی و ظلمت، موجودی که تبیل و بیکاره و سربار جامعه نیست برخی از این ویژگی‌های در این آیه قرآن به چشم می‌خورد: «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا لَاحِدٌ مِّمَّا أَنْتُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوَلَانَهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (نحل: ۷۶)

و نیز در کنار آن انسان نمونه، همواره در پی ایجاد جامعه‌ای آرمانی یا به قولی مدینه فاضله آن‌چنان که افلاطون می‌گفت یا آن‌طور که فارابی تعریف می‌کرد، جامعه‌ای که در آن انسان‌های شایسته حکمرانی می‌کنند، جامعه‌ای که در آن فقر و ظلم و بی‌عدالتی و گرسنگی و جهل و نادانی و استبداد خبری نیست و جامعه‌ای آزاد و سربلند. جامعه‌ای که قرآن آن را این‌طور تعریف می‌کند:

امیر طبرانی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَسْمَعُونَ قِيلَ أَوْ قِيلَ انْفَلَيْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْفَلِتْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيُخْزِي اللَّهُ النَّكَارِينَ» (آل عمران: ۱۴۴).

با عرض تسلیت به مناسبت فرارسیدن ۲۱ رمضان روز شهادت آگاهی، آزادی، عدالت و برابری که در این روز تجسم این مفاهیم در وجود بشر، این جهان را به‌سوی پروردگار بلندمرتبه‌اش ترک گفت. و نیز با عرض تسلیت به مناسبت سالروز پرواز هدی صابر انسانی که با آرمان زندگی کرد و با آرمان جهان فانی را ترک کرد. با توجه به مناسبت‌های این روز عنوان بحث من نیز درباره آرمان و آرمان‌گرایی است.

پیش از شروع بحث ضروری است تا در مقدمه به نکته‌ای اشاره کنم که با آبیای که در ابتدای بحث قرائت کردم مرتبط است. وقتی صحبت از آرمان و آرمان‌خواهی می‌شود باید دقت کرد که این موضوع ما را درگیر با قهرمان‌پروری و قهرمان‌پرستی نکند. همچنین آرمان‌گرایی با مطلق‌اندیشی و ذهنی‌گرایی و در رؤیا زیستن تفاوت اساسی دارد. زمانی که پیامبر اکرم (ص) در روزهای پایانی عمر خود در بستر احتضار بودند فاطمه زهرا (س) سر رسول خدا (ص) را در آغوش گرفته و برایشان شعر ابوطالب را می‌خواندند. رسول خدا چشمانشان را باز می‌کنند و می‌گویند دخترم شعر مخوان، قرآن بخوان و پیامبر این آیه سوره آل عمران را انتخاب می‌کنند که در حقیقت اثبات اصالت پیام و رجحان پیام بر پیام‌آور است. به قول مولانا:

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تو نمید این سبق
این اشاره را کردم تا در ابتدا گفته باشم که بزرگ کردن اشخاص و قهرمان‌پرستی امری خلاف و ناصحیح است. کسی قصد آن ندارد تا از شخصیت‌های بزرگی که خدمات بسیاری نیز به کشور، یا مکتب کرده‌اند و حتی برخی جان بر سر آرمان گذاشته‌اند بت بسازد و این کاری است که در اسلام و حتی درباره بزرگ‌ترین اسوه بشریت نیز نهی شده است.

درباره اینکه آرمان و آرمان‌گرایی همواره با انسان همراه بوده است کمتر کسی تردید دارد. ساختن انسان و نیز جامعه ایده‌آل همواره به‌مثابه آرزو با انسان همراه بوده است.

اما بحث امروز من درباره این پرسش است که چگونه

قصد کنترل ندارد، اما پدری است مسئول که آستین‌ها را بالا می‌زند تا بلافاصله برای نیروی آزادشده «خانه» و یا سامانه‌ای تعریف کند (بالا زدن آستین همچون حنیف‌نژاد و طالقانی و بازرگان). تفاوت شریعتی و صابر - علی‌رغم اشتراکات برشمرده شده - شاید در همین‌جا باشد: درکی متفاوت از پدری کردن، از روشنفکری و احتمالاً الگو. درک هدی صابر از پدری کردن، انسان «مرتفع» ساختن است (تعبیری از خود او). این نوع نگاه وجهی کنترل‌کننده دارد و این خطر که جایی برای خلایق و خودکفایی نگذارد و از همین رو فاصله می‌گیرد از مخاطبی که امروز به نام «زندگی زیباست»، در پی کشف آن و ناشناخته‌شدگی آن است؛ و دست آخر این پرسش محتمل: انسان مرتفع کیست؟

دستخوش نخبه‌گرایی است: صابری که منتقد نخبه‌گرایی روشنفکرانه روشنفکران است، خود نیز به دلیل درک مرتفع از انسان ایده‌آلی که ترسیم می‌کند او را از دسترس خارج می‌کند و قهرمانش را به تنهایی محکوم می‌کند: ستایش‌انگیز اما غیرقابل دسترس، موجودی مرتفع اما تقلیدناپذیر. نسل «شالوده‌شکن» امروز، این اسطوره‌ها را شکسته می‌خواهد تا جا باز شود برای الگوهای دیگر... در زمانه اعاده حیثیت از زندگی همچون امر غیرمرتبه، واقعیت سرشار از پیدا و پنهان، زندگی روزمره و تولیدات خاموشش، سر زدن اشکال جدید مقاومت در برابر قدرت، الگوی «روشنفکر-قهرمان-پدر» صابر غیرقابل دسترس است و این نگاه، از خود صابر نیز معلمی تنها می‌سازد با این خطر که «ایستادگی بر سر پیمان» شکلی اگروتیک^۵ به خود گیرد. همان صابری که در کوچه‌های سیستان و بلوچستان با همه کس می‌نشند و با همه کس سخن می‌گوید، بی هیچ فخر فروشی‌ای چنان بی‌اغماض است که آرام آرام ارتفاع می‌گیرد و از مدار ما و زندگی متوسط ما دور می‌شود و می‌شود یک نخبه، نه همچون یک روشنفکر، بلکه به مثابه یک قدیس، مانند همه اسطوره‌ها. ستایشش می‌کنیم اما دیگر به او گوش نمی‌کنیم و برای خود قهرمان‌هایی در دسترس می‌سازیم و این تقصیر همان «مشفق» است که قرار بود فقط چند قدم جلوتر از ما باشد.

برمی‌گردم به انسان متوسط و زمانه متوسط‌پرور. گفته می‌شود که قهرمان امروز ما، انسان بی‌نام‌ونشان زندگی روزمره است، موجودی که معلوم شده است - برخلاف دیروز - خود مولد است، گیرم مولد تولیدهایی خاموش (به قول میشل دو سرتو). گفته می‌شود که زندگی پدیده‌ای است سیال و فرا و غیرقابل کنترل و سرشار از غیرقابل پیش‌بینی و امکان ندارد بتوان آن را به انقیاد درآورد. تردیدی نیست که در این زمانه سرسپردگی و تن داده، با هدی صابر می‌توان به‌جور دیگری از زندگی کردن اندیشید و مطمئن بود که دعای خیر او بدرقه راه ما خواهد بود اما ما به حضور او در کنار خود و نه بر بالای سرمان احتیاج داریم؛ در غیر این صورت او می‌ماند تنها و ما می‌مانیم متوسط.

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَزِيَةً كَانَتْ أَمِينَةً مَطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَّرَتْ بِأَتْنَمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفَ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (نحل: ۱۱۲)

در طول تاریخ نیز تلاش مصلحان اجتماعی و قائلان به کرامت انسانی همواره در راه تربیت چنین انسان‌هایی و نیز تأسیس چنین جوامعی بوده است. جامعه‌ای که در آن شاهد اقداماتی نظیر نابود کردن منابع انسانی و طبیعی نباشد: «أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا يَمَعَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَخْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُؤْسِ». (ابراهیم: ۲۸) یا: «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يَجِبُ الْفُسَادَ» (بقره: ۲۰۵)

این معانی و تعبیر و این نحوه نگرش به انسان و جامعه در طول تاریخ با برداشت‌های و تفاسیر متنوع و در برخی موارد حتی متفاوت و متناقض وجود داشته است. ولی همگان در اینکه باید در طول زندگی خویش برای خود سرمشقی و نمونه و الگویی در ذهن پروراند تردیدی نداشتند؛ بنابراین چنین انسانی و چنین جامعه‌ای نه یک رؤیا بلکه خواسته همیشگی بشر بوده است.

این انسان نمونه که در نزد هر یک از اقوام، فرهنگ‌ها و پیروان مکاتب گوناگون تبلوری و مصداقی داشت در نزد شیعیان با الگوهای چون علی، فاطمه، حسین معرفی می‌شد.

اما همچنان که می‌دانیم این مفاهیم نیز همچون بسیاری از آموزه‌های گران‌قدر مذهبی دستخوش تحریف شد و این الگوها، الگوهایی فرازمینی و آسمانی شدند. الگوهایی غیرزمینی که به درد زندگی ما نمی‌خوردند و به قول شریعتی: مترجم می‌گفت اما این محمد و علی و حسین‌اند که می‌توانند که این چنین زندگی‌ای را برای خویش بسازند و این چنین زنده بمانند.

با آن نگرش الگوی جامعه نمونه به امری دست‌نیافتنی تبدیل شد و فقط در زمان پایان غیبت و ظهور امام زمان دست‌یافتنی و ممکن می‌شد.

این مفاهیم برجسته که در گذشته تنها اسیر تفسیر خرافی و ضد مذهبی بود در قرون جدید و به دنبال تحولاتی که در عرصه جهان صنعتی و دنباله آن پیدایش استعمار رخ داد از سوی مترجمان رسمی و غیررسمی یار و همکار جدیدی یافت. همان‌که شریعتی متجددشان می‌خواند و حرکت آن‌ها را در نفی انسان و جامعه آرمانی چنین تشریح می‌کرد، متجدد می‌گفت: این‌ها اتوپیاگری است، خیال است، ایده‌آلیسم مطلق است. انسان بر اساس غریزه ساخته شده است... خودسازی انسان علی‌رغم محیط، علی‌رغم دعوت‌ها، علی‌رغم تبلیغ، علی‌رغم نظام طبقاتی، علی‌رغم نظام اقتصادی و سیاسی و... دعوت به یک اعجاز است و اعجاز امکان عملی ندارد. یک جوان امروز نمی‌تواند ساختمان وجودی‌اش را بر اساس ارزش‌های مطلق اخلاقی، بر اثر آرمان‌هایی که ما در قهرمانان و رب‌النوع‌ها می‌ستاییم بسازد و تمام شصت، هفتاد کیلو تنش سراپا عشق، طاعت، خلوص و فدا شدن برای ایمان باشد چنین چیزی ممکن نیست.

با این وجود و علی‌رغم تزریق این معارف مسموم و تحریف‌شده، به‌تدریج و با تحولات فکری در جهان و در میان اندیشمندان و به‌تبع آن در ایران با تغییر، دگرگونی و رشد و تکامل

روبه‌رو شد. در میان اندیشمندان نوگرای اسلامی شاید بتوان گفت که مهم‌ترین و نخستین تکان فکری را سید جمال‌الدین اسدآبادی در این نوع نگرش به جهان، دین و کشور آغاز کرد و تلاش کرد تا الگوها و ارزش‌های مستتر در مکتب برای رهایی از عقب‌ماندگی به کار گرفته شود.

پس از سید جمال، نوگرایان دینی یا به تعبیری روشنفکران مذهبی همواره در این راه تلاش‌هایی داشته‌اند. تلاش این دسته از مصلحان اجتماعی در ایران همواره بر این اساس استوار بود تا در کنار مبارزه با پیرایه‌ها و ارائه تعریف جدید از دین و مفاهیم دینی، با نگاه به تاریخ، الگوها و نمونه‌های آرمانی از شخصیت‌هایی ارائه کنند که نسل هم‌زمان آن‌ها بتواند با الگوگیری و نمونه‌سازی از آن‌ها در مقابل نمونه‌های دروغینی که به وی نشان داده می‌شد، راه جدیدی در زندگی خود پیدا کند. مهم‌ترین آن‌ها در خارج از ایران مرحوم عبده، محمد اقبال و در ایران نیز از همه مهم‌تر کسانی چون بازرگان و طالقانی در زمره نواندیشانی بودند که در این زمینه کوشش‌هایی را آغاز و با ارائه تفسیری جدید از مفاهیم دینی راه را برای نسل بعد از خود هموار ساختند.

تلاش‌های احیاگران دینی در دهه ۱۳۴۰ شمسی در ایران از سوی کسانی همچون دکتر شریعتی در زمینه نظری و حنفی‌نژاد و دوستانش در زمینه عملی دنبال شد.

دکتر شریعتی با نگاه تازه خود به شخصیت‌های صدر اسلام توانست تا نسل جوان دوره خود را با نمونه‌های راستین و الگوی‌های آرمانی آشنا سازد و علاوه بر آن نمونه‌هایی نیز از شخصیت‌های معاصر را به جامعه معرفی کرد. بازتعریف شریعتی از علی، فاطمه، حسین، امام سجاد، ابوذر، سلمان و... سبب شد تا نسل جوان و مبارز آن دوران که به‌جز الگوهای انقلابی دوران خود، نمونه‌ای برای پیروی و به‌ویژه نمونه‌ای مذهبی در پیرامون خود نمی‌دید با چهره‌هایی مانوس شود که گرچه قبلاً نام آن‌ها را شنیده بود ولی از عمل آن‌ها و زندگی آن‌ها چیز زیادی نمی‌دانست.

در میان چهره‌های معاصر هم شریعتی سخت در پی معرفی الگوهای آرمانی خود به جامعه بود. در جامعه‌ای که در آن رضاشاه پهلوی و فرزندش و تنی چند همچو آن‌ها تکریم و تقدیس می‌شدند و یا با تبلیغ برای فلان هنرپیشه و خواننده مبتذل تلاش زیادی برای الگوسازی صورت می‌گرفت، شریعتی مصدق را به‌عنوان سیاستمدار ملی و مردمی مطرح ساخت.

در کنار کسانی چون شریعتی، پیدایش یک نسل جدید نیز به این حرکت جانی مضاعف داد.



از بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با تغییر مشی مبارزه‌جویان‌هایی از جان گذشته که شکست پارلمان‌تاریسم و مبارزه سیاسی مسالمت‌جویانه را تجربه کرده بودند با بهره‌گیری از تجربیات انقلابیون الجزایری، ویتنامی، امریکای لاتین، فلسطین روی به‌سوی مبارزه مسلحانه با رژیم شاه آوردند.

جدای از درستی یا نادرستی آن مشی و کارآمدی یا ناکارآمدی آن، آن‌ها به نمونه‌هایی از انسان‌هایی جانباز، فداکار و نمونه تبدیل شدند. محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع‌زادگان، رضایی‌ها، ناصر صادق، کاظم ذوالانوار و ده‌ها چهره دیگر در میان مذهبی‌ها و پویان، حمید اشرف، احمدزاده‌ها، نابدل و دیگران در میان نیروهای مارکسیست به الگوهای نسل خود تبدیل شدند.

اما زمانه به‌تدریج رو به‌سوی تغییر نهاد. بعد از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ به‌تدریج آرمان‌ها رنگ باختند و جای خود را به نمونه‌های جدید دادند. به‌تدریج ایدئولوژی به امری ملموس تبدیل شد. سخن از ایدئولوژی، سخن گفتن از استبداد تلقی شد. همان‌ها که خود قرن‌ها به دنبال جا انداختن ایدئولوژی و تفکر خود نه‌تنها در جامعه خود بلکه بر سراسر جهان بودند و سرمایه‌داری لیبرال را آخرین مرحله تمدن بشری تبلیغ می‌کردند این‌طور برای ما جا انداختند که سخن از ایدئولوژی، آرمان و مقولاتی از این دست بود که ما را به وضعیت امروزین دچار ساخت.

و ما نیز که دستاوردهای خود را برپاد رفته می‌دیدیم به‌جای جمع‌بندی از علل و عوامل ناکامی‌ها و به‌جای شناخت و تبیین راه‌های برون‌رفت از وضعیت جدید به راحت‌ترین کار روی آوردیم؛ پشت کردن به باورهای خود، و نه‌تنها که خود مایوس و ناامید از رحمت الهی شدیم که معدود کسانی نیز که به حکم الهی بر سر پیمان خود ایستاده بودند را نفی کردیم و آن‌ها را از ادامه روش و منش خود بر حذر داشتیم.

اما چه عواملی باعث شد که ما به روزگار امروز دچار بشویم و آرمان‌خواهی و آرمان‌خواهان به سرونوشتی چنین دچار شوند. خانم شریعتی آرمان‌گرایی را نقد کردند و در این باره نقدهایی به هدی صابر و نیز مرحوم دکتر شریعتی وارد کردند. بحث من بر سر نقد نیست بلکه بر سر نفی است. در اینجا به چند عامل مؤثر در نفی آرمان‌گرایی و آرمان‌خواهی اشاره می‌کنم.

عوامل مبارزه با آرمان‌گرایی

چنین به‌نظر می‌رسد عوامل زیر در نفی آرمان‌گرایی نقش داشته‌اند:

۱. تبدیل نهضت به نظام:

بعد از قرن‌ها مبارزه سرانجام در سال ۱۳۵۷ مردم ایران شاهد برافتادن نظام سلطنتی بودند. نظامی برآمده از خواست عمومی، مبتنی بر ارزش‌های اسلامی که قصد دگرگونی ایران و همه جهان را داشت. نظامی با شعارهای آزادی، استقلال، برابری، ایجاد و برپایی حکومت عدل علی و... نظامی که در آن یک موی کوخ‌نشینان بر کاخ‌نشینان برتری داشت.

اما به‌رغم این شعارها، همچون همه انقلاب‌ها و حرکت‌های اجتماعی تبدیل این نهضت انقلابی به نظام سیاسی موجب شد تا به‌تدریج

و با گذشت زمان در صحنه عمل و در واقعیت جامعه، مسائل نو و جدیدی رخ دهد. اگر در سال‌های ابتدایی موضوع فقر، بی‌عدالتی، شکاف طبقاتی و ناهنجاری‌های اجتماعی دیگر، موضوعی به‌جامانده از دوران گذشته و محصول نظام طاغوت به شمار می‌رفت، با گذشت زمان ناکارآمدی‌ها، نداشتن برنامه‌های رشد و توسعه برای غلبه بر ضعف‌ها و مشکلات قدیم و جدید، فساد تازه به دوران رسیده‌ها و در کنار آن‌ها کارشکنی‌های دشمنان داخلی و خارجی سبب شد تا به‌تدریج گردن‌نمیدی و یأس بر جامعه پاشیده شود و نسل‌های جدید که از طلا گشتن خود و پدرانشان نومید شده بودند در بهر به دنبال الگوها و نمونه‌های جدید برآیند. در این جست‌وجو آن‌ها نه تنها مس شدن را قبول کردند، بلکه در عمل معلوم شد که حتی به کمتر از مس نیز قانع شدند.

در تغییر این الگوها عملکرد سیاسی نظام مستقر، و مخالفانش توأمان تأثیر داشتند. در یک طرف این داستان، حاکمیتی قرار داشت که علاوه بر عملکرد ضعیف و ناکارآمد با نفی همان متفکران و مصلحان و اندیشمندان همچون شریعتی و طالقانی و بازرگان و دلسوزانی که دل در گرو آینده این سرزمین و مردمانش داشتند و جایگزین ساختن آن‌ها و آموزه‌های آن‌ها با رویه‌ای سطحی از آموزه‌های دین و بر سر کار آوردن و میدان دادن به سخن‌وران و ذاکرانی سطحی و بی‌محتوا موجب شدند تا به جای رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ شاهد یخ‌رجون الناس باشیم.

از سوی دیگر مخالفان آن‌ها و به‌ویژه آن‌ها که با تکیه بر مذهب حرکت می‌کردند نیز دست کمی از این سو نداشتند. همان‌هایی که با تکیه بر اسلحه می‌خواستند یک‌شبه نظام مستقر را وازگون سازند و بساط خویش بگسترانند.

در نتیجه تقابل این دو که هرکدام نیز پایگاهی بزرگ یا کوچک در میان مردم داشتند آنچه از میان برداشته شد به‌جز آثار انسانی و مادی که به حذف بسیاری انجامید، از معنا تهی شدن آرمان‌ها و خواسته‌هایی بود که قرن‌ها برای آن‌ها مبارزه شده بود و در راه آنچه بسیار حلاج‌ها بر سر دارها رفته بودند و چه جان‌های عزیزی که بر سر آن گذاشته و خون‌ها به پای آن ریخته شده بود و در نتیجه شاهدان بی‌ثمر بودن آن شعارها و آرمان‌ها، آن‌ها را به کنساری نهاده و به موجودی بی‌آرمان، بی‌نمونه و یله و رها تبدیل شدند.

۲. عملکرد روشنفکران: دومین عامل و به زیر سؤال رفتن آرمان‌ها، عملکرد روشنفکران بود. این روشنفکران خود از سه دسته مهم مذهبی، مارکسیست و لائیک تشکیل می‌شدند.

سکولارها و لائیک‌ها از دو دسته دیگر زودتر به نفی آغاز کردند. آن‌ها که به لحاظ ایدئولوژیک پابندی‌های خاص دو دسته دیگر را نداشتند بعد از گذشت چندی از انقلاب با برآورده نشدن خواست‌های نظری و عملی خویش ابتدا به مقابله با نظام جدید و سپس به مقابله با اسلام و سرانجام به مقابله با همه‌چیز برخاستند. انقلاب امری مذبوم و موهوم، آرمان‌گرایی راهی به‌سوی ناکجاآباد و اسلام مکتبی و دینی متعلق به قرون گذشته بود و خلاصه همه‌چیز را باید به خاک سپرد. از نگاه آن‌ها انسان دنیای جدید نیازی به این امور ندارد. نقد دولت موقت و شخص مهندس بازرگان و دوستانش

از این منظر صورت می‌گرفت. گام بعدی در این راه دکتر شریعتی بود که در جریان انقلاب به‌عنوان معلم انقلاب نامش به میان بود و حتی مخالفان فکری او نیز بر تأثیر وی بر روند تحولات ایران در سال‌های پایانی رژیم پهلوی اذعان داشتند. شریعتی ابتدا به‌عنوان کسی که مدرک دکترایش زیر سؤال است، بعد به‌عنوان فردی بی‌سواد، بعد فردی که نظریه ولایت فقیهیه برخاسته از نظریه امت و امامت اوست و... آماج تندترین حملات و کوبنده‌ترین نقدهای این گروه قرار گرفت و این در حالی بود که حتی یک اثر جدی انتقادی که نظریات شریعتی را واکاوی کرده و نظریات نادرست وی را از منظر جامعه‌شناسی و یا فلسفی به رشته تحریر درآورده باشد منتشر نشد. حداکثر توان منتقدان جدای از درستی یا نادرستی، در اندازه یک مقاله بیش نبود. مقالاتی که گل آن‌ها و ثمره نهایی آن‌ها که چندی پیش به رشته تحریر درآمد و شریعتی و داعش را در کنار هم نشانده و شیعه صفوی را چهره واقعی اسلام و شیعه معرفی کرد. تا آنکه کسی از درون نظام با انگ خیانت و همکاری شریعتی با ساواک به مدد این گروه‌ها آمد.

این دسته از منتقدان در کنار حملات علیه شریعتی به سراغ اعضای سازمان‌های چریکی و معتقدان به جنبش مسلحانه رفتند و از چپ و مذهبی از حنیف نژاد تا امیرپرویز پویان و از حمید اشرف تا مصطفی شجاعیان را به‌عنوان جوانانی کم‌خرد که چون کله‌هاشان آکنده از کتاب نبوده و از علم شریف هرمونیک چیزی به گوششان نخورده و به علت ماندن در خانه‌های تیمی از جامعه خود بی‌خبر بوده‌اند، موجوداتی که صرفاً به دلیل نداشتن خبث طینت قابل صرف‌نظر کردن هستند که در غیر این صورت باید محاکمه می‌شدند.

یکی از آغازگران این دسته معاون سابق دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد بود و ادامه‌دهندگانش که اینک بسیار تکثیر یافته‌اند اکنون با انتشار نشریاتی متعدد هر از چندگاهی به جان امثال شریعتی و مجاهدین و فدایی‌ها می‌افتند و در میدانی خالی ترک‌تازی می‌کنند. اما دسته دوم این نفی‌کنندگان روشنفکران چپ‌گرایی بودند که بعد از ضرباتی که از جمهوری اسلامی دریافت کردند برخی عمرشان به پایان رسید و برخی دیگر تمه نیروهای خود را جمع کردند و به خارج از مرزها شتافتند. این‌ها که گل سرسبدشان فداییان اکثریت بودند بعد از چرخش‌های بسیار



آنگاه که با مسئله‌ای به نام فروپاشی برادر بزرگ همه مارکسیست‌های جهان روبه‌رو شدند به نفی خود و نظریه مارکسیسم و خلاصه همه اصول و اعتقادات خود دست زدند. در کنگره دوم سازمان چریک‌های فدایی اکثریت که در سال ۱۳۷۰ شمسی برگزار شد گذار از مارکسیسم صریحاً مطرح و باور و پیروی از دانش جدید بشری جایگزین نظام فکری - فلسفی خاص شده بود: «سازمان ما یک سازمان ایدئولوژیک، یعنی سازمانی که از نظام فکری - فلسفی خاصی پیروی می‌کند، نیست و در تدوین و تنظیم برنامه، خط‌مشی سیاسی و امور تشکیلاتی خود، از مجموعه اندیشه و دانش پیشرو و معاصر بهره می‌گیرند. سازمان ما مدافع حقوق بشر و دموکراسی، عدالت اجتماعی، رشد اقتصادی و رفاه مردم است و در راستای باور به ارزش‌های انسانی و عموم بشری، خواهان تأمین منافع ملی و استقلال کشور، صلح و ارزش‌های سوسیالیستی می‌باشد.»

از سوی دیگر حزب توده نیز که پدر بزرگ همه چپ‌های ایران به شمار می‌رفت و خود را صاحب کسوت در مارکسیسم ایرانی می‌داند آن‌چنان بعد از بازداشت رهبرانش به قهقرا رفت که دیگر جایی برای دفاع از آن باقی نماند. اعتراضات هولناک آن‌ها به جاسوسی برای شوروی و نیز خیانت به ایران آن‌قدر واضح بود که هر بیننده و ناظری را نسبت به هرچه سیاست، انقلاب، آرمان‌خواهی و مسائلی از این دست متفر می‌کرد.

عاقبت حزب توده که در زمینه تجدیدنظرطلبی ید طولایی دارد به جایی رسید که در سال‌های اخیر به دفاع از مواضع مسکو بعد از فروپاشی و رهبر آن ولادیمیر پوتین رسید.

اما در میان نیروهای روشنفکر مذهبی، جریانی که از اواخر دهه ۱۳۶۰ و شاید هم کمی زودتر شروع به طرح نظریات خود کرد عامل دیگری برای رشد از خود بیگانگی، نفی آرمان‌خواهی و موضوع مورد بحث ما شد.

ریشه‌های این تفکر به فلسفه غرب و ازجمله انگلستان و اندیشمندانی همچون پوپر و هابک و امثالهم بازمی‌گشت که توسط طرفداران آن‌ها در ایران مطرح شد.

معتقدان به اندیشه‌های فلسفی غرب به‌تدریج با طرح دیدگاه‌های خود در زمینه‌های گوناگون نظریات خود را شرح و بسط دادند.

اگرچه اینجا محل بحث درباره درستی یا نادرستی این نظریات نیست و اصولاً داوری دراین باره صلاحیت خاص خود را می‌طلبد، ولی درباره تأثیر گسترش این نظریات در میان نیروهای فعال اجتماعی و سیاسی می‌توان به بحث نشست. آنچه ملموس و محسوس است، آنکه با گسترش این نظریات به‌تدریج نوعی عمل‌گرایی و پراگماتیسم جانشین باورهای پیشین شد. بسیاری از باورهای گذشته در نشریات و سخنرانی‌های قائلان به این نظریات جدید نفی شد و یک نوع نسبی‌گرایی بدون پشتوانه علمی و ایمانی ترویج و تبلیغ شد.

تقدس‌زدایی از باورهای دینی بدون آنکه جانشین مناسبی برای باورهای قدیم ارائه شود نوعی لاقیدی و بی‌توجهی به مبانی را در میان همان بچه‌های مذهبی قدیمی و به‌ویژه در میان نسل جدید دامن زد.

همواره در تلاش اند تا با تکیه بر اصل نسبیت میان بد و بدتر، انتخاب کنند.

و اما گروه دوم که به قول امام حسین (ع) دین، لقلقه زبان آن‌ها نیست و برای گذران عمر و معیشت اظهار دینداری نمی‌کنند.

دین برای این دسته اعتقادی پایدار است که تا پایان حیات خود بر سر پیمان خود با آن استوار می‌مانند: «فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون»؛ کسانی که به قول امام علی (ع) در آسمان‌ها معروف‌اند و در زمین مهجور. هدی صابر ازجمله این دسته دوم بود.



بود.

پی‌نوشت:

۱. این یادداشت با عنوان «چرا سخن گفتن از هدی دشوار است؟» به قلم محمد رضایی در پایگاه اینترنتی هدی صابر در دسترس علاقه‌مندان است.
۲. این یادداشت با عنوان «وضع آرزوهای قطور است» در شماره ۹۱ دوماهنامه چشم‌انداز ایران (اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۴) منتشر شده است.
۳. استابلیشمنت: قدرت مسلط - قدرت اجتماعی که از طریق به خدمت رفتن نهادها اعمال قدرت می‌کند، مثلاً گفته می‌شود استابلیشمنت قدرت / استابلیشمنت روحانیت و ...
۴. پرتابل به معنای قابل حمل و نقل است. جمع و جور - کلمه‌ای است فرانسوی و مثلاً درباره کامپیوترهای کوچک و یا تلفن‌های موبایل به کار برده می‌شود (موبایل معادل انگلیسی آن است) این اصطلاح خود هدی است: خدای پرتابل: یعنی خدای جمع و جور و کوچک و قابل جابه‌جا شدن.
۵. اگزوتیک: ناآشنا-غریبه-دوردست-اطلاق می‌شود به موقعیت‌ها، ایده‌ها و رفتارهایی که در هر فرهنگی ناآشنا می‌نماید و متعلق به جاهای دور از دور دست آمده.

طباطبایی یا قوام‌السلطنه می‌پردازد یا فلسوفی را الگوی فلسفه اسلامی معرفی می‌کند که نظریه‌پرداز رژیم استبدادی بوده است و خود با افتخار از توجیه اقدامات دشمنان آزادی یاد می‌کند.

کارکرد این امواج تبلیغی کارکردی عمومی است و بر روی همه اقشار مخاطب خود تأثیر دارد. برخلاف نوع دوم یعنی نظریه‌پردازهای متفکران که در میان اقشار تحصیلکرده و متوسط بیشتر تأثیرگذار است.

سخن آخر

در این شرایط آن معدود کسانی که با این سیل همراه نمی‌شوند طبیعتاً انگشت‌نما می‌شوند. گفتار آن‌ها خلاف عادت و عمل آن‌ها خلاف آمد محسوب می‌شود. البته این‌ها نیز خود بر دو دسته تقسیم پذیراند. گروهی که فقط در حرف و سخن بر ارزش‌ها و آرمان‌های خود تأکید می‌ورزند و به هنگامه عمل و آزمایش سعی در گذار مسالمت‌آمیز از کنار رخدادها دارند، این گروه

۳. در میانه این هیاهو و در حالی که تلاشی همه‌جانبه برای جانداختن این نظر که دوران این حرف‌ها به سر آمده است در جریان بود، آن موج و سیل نابودکننده‌ای که از دوران پیدایش استعمار فعالیت آن آغاز شده بود نیز کماکان به کار خود ادامه داد و این بار و در این دوران به کمک رسانه‌های همگانی و تکنولوژی‌های جدید روزبه‌روز بر حجم فعالیت‌های آن افزوده شد.

نگاهی به برنامه‌های رادیوها، تلویزیون‌ها، سایت‌های خبری و غیرخبری که تعداد آن‌ها از شمارش خارج است شاهد این مدعاست. نفسی ارزش‌ها و هر آنچه به حذف هویت ملی، دینی، فرهنگی، خانوادگی، قومی و اجتماعی جوامعی نظیر جامعه ما می‌انجامد ازجمله اهداف این رسانه‌ها به شمار می‌رود.

این برنامه‌ها به لطف ضد تبلیغ برنامه‌های رسانه‌های دولتی از نفوذ و جایگاه زیادی در میان بینندگان برخوردار شده است.

وظیفه اصلی این برنامه‌ها هویت‌زدایی و تغییر فرهنگ بومی و ارائه نحوه زیست جدید بر مبنای فرهنگ غربی و ازجمله تبلیغ اباه‌گری، مصرف‌زدایی و نفی آرمان‌های ملی، مذهبی و فرهنگی است.

در زمینه سیاسی نیز هدف تحریف چهره‌های سیاسی و فرهنگی و قلب واقعیت‌های تاریخی است. این جریان برای نفی چهره‌های آرمانی همچون مصدق به بزرگ‌نمایی چهره‌هایی همچون سید ضیاءالدین

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید: لطفاً برگ اشتراك را كامل و خوانا پر كنيد.

نام‌ونام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:

«قید کدپستی الزامی است»

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

«لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



• در صورت واریز به کارت حتماً شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.

• در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتماً به اطلاع دفتر نشریه برسانید.

• بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.

• ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.

• خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

مراکز فروش کتاب‌های انتشارات صمدیه در شهرستان‌ها:

♦ شیراز، چهارراه پارامونت، مجتمع زیتون، تجاری سوم، واحد ۱۳، کتابفروشی بهار ۰۷۱۳-۲۳۴۶۴۵۸